

در نقد موج جدید فعالیت‌های خیریه‌ای

محمد غزنویان

" بیست و سه ساله است. از یکی از شهرهای مازندران. بسیار زیباروست و بسی بیش از زیبایی‌اش، محزون و درهم شکسته. چهار سال پیش به اصرار دایی‌اش به عقد مرد جوانی در آمده که گویا پارت‌تر دایی همجنس‌گرایش بوده. می‌گوید دایی‌ام صرفاً به خاطر علقه‌ی جنسی‌ای که با مرد جوان داشته او را به زور به بستن این عقد منحوس واداشته است. بریده بریده حرف می‌زند، نه گریه امانش می‌دهد و نه شرم. می‌گوید که در این چهار سال هرگز یک زن و شوهر واقعی نبوده‌اند و رابطه‌ی جنسی‌شان صرفاً محدود بوده به نوعی از سکس پر زجر و عذاب و به قول خودش مشمئز کننده: سکس آنال ... می‌خواهد طلاق بگیرد، اما حتی پول نوشتن عریضه به دادگاه و گذشتن از هفت خوان سلسله مراتب بوروکراتیک تقاضای طلاق را هم ندارد. ... صندوق ما به کمکش می‌آید. ... "

۱.

به سهولت می‌توان به جای زن جوان خشونت دیده، توصیفاتی از یک منزل قدیمی و نیازمند تعمیر را در جملات گنجانند و در نهایت مخاطب را به یک شرکت بیمه‌ی خصوصی که به کمک خواهد شتافت ارجاع داد! با این وجود، آنچه در بالا درج شده آگهی یک صندوق خیریه در ایران است که از تمام فرمول‌های ساخت آگهی‌های تجاری تبعیت کرده است. جملات کوتاه و تاثیر گذار، دست‌گذاشتن بر گره‌گاه عاطفی مخاطب و در نهایت وصل کردن او به نزدیک‌ترین شعبه‌ی فروش. آگهی فوق یکی از بهترین نمونه‌ها در رابطه با خصوصی‌سازی «خدمات اجتماعی» از طریق فروش درد است. این آگهی می‌تواند نشانه‌ای باشد از خارج شدن انحصار فروش فلاکت از دایره‌ی تنگ صدا و سیما و کمیته‌ی امداد و سازمان‌هایی از این دست، آن‌هم با این برتری نسبی که اگر در این سازمان‌ها مجبور به رعایت برخی هنجارهای مذهبی هستند، در شعبات خصوصی فروش درد امکان تشریح «آنال سکس» عده‌ای مطرود نیز وجود دارد. امکانی که می‌تواند همچون نوعی جاذبه‌ی بصری، فضایی رقابتی میان بخش خصوصی و نهادهای غول‌پیکر حکومتی ایجاد کند. (همچنان‌که سفت و سختی یا سهل‌گیری رعایت حجاب و پوشش اسلامی یکی از مهم‌ترین نشانه‌های

تفاوت‌گذار میان بوروکراسی دولتی و خصوصی در ایران است). در واقع اگر شوهای پرمخاطبی نظیر «ماه عسل» با گرداندگی «احسان علیخانی» ضمن بهره‌گیری از فرصت پخش زنده از طریق تلویزیون ملی می‌توانند با هدیه کردن کودکی بی‌سرپرست به خانواده‌ای نابارور، موجبات شگفت‌زدگی مخاطب را فراهم کنند، در شعبات خصوصی نیز امکان صحبت کردن پیرامون جزئیاتی از زندگی خصوصی رنج‌کشیدگان وجود دارد که در صدا و سیما به عنوان خطوط قرمز شناخته می‌شوند.

۲.

خیریه و خیریه‌گری نه تنها فی‌نفسه عملکرد اجتماعی مذمومی نیست، بلکه در خود رگه‌هایی از برخی مناسبات حمایت‌گرانه‌ی شبکه‌های محلی پیشامدرن را دارد که در غیاب کنش‌های آگاهانه و تغییرطلبانه‌ی اجتماعی توانسته به برخی از نیازهای فوری پاسخ فوری دهد. همچنین این شبکه‌ها گاه توانسته‌اند سطوحی از سازمان‌یابی از پایین را به تمرین بگذارند و اشکالی از انسجام درونی را در محلات و روستاها تقویت کنند. صندوق‌های همیاری محلی با میانجی‌گری زورخانه‌ها، قهوه‌خانه‌ها و حلقه‌ی معتمدان و ریش‌سفیدان، از جمله دیرپاترین چنین کوشش‌هایی هستند.

با این وجود، «در خود ماندگی» معمول این شبکه‌ها، می‌تواند در پیوند با شرایط خاص اجتماعی-سیاسی، افق بهبود کیفیت زندگی و گسترش همیاری را نه تا سطح مواجهه با عوامل برسازنده‌ی کژکاری‌ها، بلکه در سرحدات تقدیس رنج محدود سازد. خاصه این که با تغییرات گسترده‌ی مناسبات اجتماعی تولید در جامعه‌ی ایران و گسترش روزافزون فاصله‌ی طبقاتی، به تعداد محرومین و محتاجین در محلات افزوده می‌شود و صندوق‌های همیاری محلی توانایی پاسخ‌گویی را نخواهند داشت. از این جاست که این صندوق‌ها عموماً به حلقه‌های بسیار کوچک تجزیه و ضمن قطع ارتباط نظام‌مند با یکدیگر، به تقویت مواضع برخی از نیروهای تاثیرگذار محلی مانند رابطین حاکمیت، نمایندگان شوراهای شهر و ... تبدیل می‌شوند. وضعیتی که صندوق‌ها را در عمل به نوعی اهرم چانه‌زنی و سرمایه‌ی اجتماعی برای گرداندگان آنها بدل می‌کند.

بیهوده نبوده است که حاکمیت طی سال‌های اخیر با بهره‌گیری از توان بسیج محلی برخی از متنفذین محلی، نظام شورایاری‌های محلی را ایجاد کرده است تا در نهایت بتواند کل فعل و انفعالات اجتماعی را در خردترین سطوح آن تحت کنترل داشته باشد. چنان که در کلان‌شهرهای ایران، شورایاری‌ها به جای بازتولید مواضع ساکنین، به بازوهای اجرایی بورژوازی مستغلات و تسهیل‌گران محلی طرح‌های نوسازی شهرداری‌ها تبدیل شده‌اند.

۳.

نه تنها در ایران، بلکه در سطح جهان نیز گرایش به «خیریه‌گری» در حال تبدیل شدن به یگانه راه مداخله‌گری در زیست تهیدستان و نیز تنها راه بسیج اجتماعی برای تقابل با برخی مصائب جمعی است. از همین روست که مجموعه رسانه‌های جریان اصلی با کمک از فوق ستارگان ورزش و سینما، به میانجیان انتقال مقادیری از مازاد درآمد سالانه‌ی غول‌های اقتصادی تبدیل شده‌اند. غول‌هایی که ضمن مکیدن تمام ارزش کار و تلاش زحمت‌کشان به‌ویژه در کشورهای فقیر، سالانه درصد ناچیزی از درآمد خود را صرف واکسیناسیون و بهبود تغذیه در همین کشورها می‌کنند. (اینکه همین طرح‌ها نیز عمدتاً جنبه‌ی تبلیغی دارد و در هماهنگی با صنعت پزشکی و صنایع غذایی و ... انجام می‌شود و جنبه‌ی آزمایشی آن فراتر از سویه‌های آموزشی و خدماتی آن است، خود بحث دیگری است).

اما در ایران که حاکمیت به‌طور کلی هیچ حقی برای هر گونه کنش‌گری مستقل اجتماعی قائل نیست، و به‌طور خاص در «عصر اعتدال» که هنجارها و شیوه‌های مُجاز سیاست‌ورزی به‌طور فراگیر تحمیل می‌شوند، ترویج خیریه‌گری دلالت‌ها و پیامدهای مهمی دارد، به ویژه در حالتی که خیریه‌گری با ادبیات چپ و در پوشش حمایت برخی فعالین چپ‌گرا ترویج گردد. استقبال نسبی از چنین اقداماتی در فضای فعالین سیاسی - مدنی، به معنای پذیرش ضمنی ناکارایی یا شکست سایر امکانات و رویکردها برای مداخله‌ی سیاسی - اجتماعی از سوی این نیروهاست، که معنای دیگر آن پذیرش تلویحی این گزاره‌ی تحمیلی و اقتدارآمیز است که در عصر اعتدال «بديل دیگری برای کنش مستقل وجود ندارد». در حالی که خود این «کنش مستقل ممکن» پیشاپیش در چارچوب قدرتی ادغام شده است که از طریق نمایش قدرت در سپهر گفتمانی، حقانیت گزاره‌هایش را در این طیف از مخاطبان خود درونی ساخته است. به بیان دیگر، رواج خیریه‌گری و استقبال نسبی از آن (یا سکوت تاییدآمیز آن) از سوی فعالین چپ‌گرا نه فقط نشان‌گر مرحله‌ی تازه‌ای از پیشروی مناسبات سرمایه‌دارانه در جامعه‌ی امروزی ماست، بلکه روند هژمونی‌یابی سهل و ساده‌ی این مناسبات را نیز عیان می‌کند. در چنین بستری، ترویج خیریه‌گری (به‌ویژه با تزئینات روشن‌فکرانه و مترقی‌نما) و تلاش‌های «انسان‌دوستانه‌ی» در جهت گسترش آن این پیامد مهم را در پی دارد که خیریه‌گری یگانه شکل مداخله‌گری جلوه‌گر شود، که این امر می‌تواند خود به لب‌زاد دیگری در جهت سرکوب مضاعف کنشگران اجتماعی و سیاسی تبدیل شود، با این تفاوت که کنشگران (خواه با حسی از غرور خواه استیصال) در ساختن و برپاسازی این ابزار مشارکت دارند. در همین راستا لازم است این واقعیت تاریخی را به یاد بیاوریم که اشکال به مراتب پیشرفته‌تر و سازمان‌یافته‌تری از موج جدید حرکت‌های خیریه‌ای «مدرن» در ایران کنونی، از حدود سه دهه‌ی پیش در اروپا رواج یافته است و اینک سال‌هاست که تناقضات و پیامدهای مخرب این حرکت‌ها عیان شده است. در این مدت دولت‌های اروپای غربی در مسیر کنارگذاری کارکردهای تاریخی دولت رفاه،

بخش قابل توجهی از هزینه‌های اجتماعی رشد افسارگسیخته‌ی مناسبات سرمایه (نظیر رسیدگی به مطرودان و آسیب‌دیدگان اجتماعی) را بر دوش این گروه‌های نسبتاً وسیع فعالین اجتماعی-مدنی نهاده‌اند. این گروه‌ها، که بخشی از آن‌ها از قضا خود را فعالین چپ و آلترناتیو معرفی می‌کنند، یا در راستای فعالیت‌های خیریه‌ای خود جذب اشکالی از فعالیت‌های «ان. جی. او.» بی می‌شوند، و یا با الهام از هنجارهای دولت‌گریزی خود، این‌گونه فعالیت‌های خود را به طور خودبنیاد و آتونوم و بعضاً با بازنمایی‌های ضدسرمایه‌داری و ضددولتی پی می‌گیرند. بدین سان، بخش مهمی از انرژی و توان جمعی این طیف‌های فعالین مدنی به جای برجسته‌سازی تناقضات وضعیت در سپهر عمومی و مبارزه با سازوکارهای تولید و بازتولید مطرودان، و یا حداقل موظف‌سازی دولت به پذیرش هزینه‌های اجتماعی سیاست‌های کلان‌اش، صرف ترمیم خرابی‌های دولت می‌گردد. بدین طریق، این گروه‌های فعالین، فارغ از میزان دافعه‌ی ایدئولوژیک‌شان نسبت به نهاد دولت (یا سرمایه‌داری)، در نهایت در قالب «کنش‌هایی انسان‌دوستانه» حرکت کنونی دولت (و نظام سرمایه‌داری) را تسهیل می‌کنند. بدین ترتیب روشن است که به‌ویژه کسانی که خواستار تغییر بنیادین در زیست تهیدستان و طردشدگان هستند، نباید کمک‌های فردی یا جمعی خود در موارد ضروری را به‌مثابه‌ی الگوی کنشگری اجتماعی تعمیم دهند.

اما مساله‌ی خیریه‌گری پیامدهایی فراتر از دایره‌ی کنش‌گران سیاسی-اجتماعی هم دارد، که به تأثیرات ویژه‌ی آن در سپهر عمومی مربوط است: بدون کمترین تردید می‌توان و باید به کمک کسانی شتافت که محتاج دریافت کمک فوری هستند، اما تعمیم این شکل از همیاری بدون پرداختن به چرایی‌های استقرار، امتداد و بازتولید وضعیت موجود، کنشگران اجتماعی را به کپی برابر اصل و خصوصی شده‌ی کارمندان کمیته امداد تبدیل می‌کند که در این مسیر سرانجام به جای دست و پنجه نرم کردن با مبارزه طبقاتی، به نرم کردن گفتمان مبارزه‌ی طبقاتی و به محاق راندن آن یاری خواهند کرد. چراکه خیریه‌گری نه تنها فاقد پرسش از وضعیت است، بلکه حتی امکان پرسش‌گری تهیدستان را متصلب می‌کند¹؛ بدین معنا که فرد یا

1. در تشریح فقدان پرسش‌گری در خیریه‌گری و با ارجاع به نمونه‌ی ذکر شده در ابتدای این مطلب، می‌توان به وضوح دید که در متن تبلیغی یاد شده کوچکترین اشاره‌ای به مکانیزم‌هایی نشده است که نه فقط این زن، بلکه میلیون‌ها زن را در ایران و خاصه در مناطق محروم و فقیرنشین، به برده‌گان جنسی تبدیل کرده است. همچنین هیچ اشاره‌ای نشده است که چرا نظام قضایی کشور کمترین اراده‌ای برای احقاق حقوق زنانی که به بردگی خانگی و جنسی محکوم شده اند ندارد و نسبت به سرنوشت آنها بی‌اعتناست.

به‌همین ترتیب، در رابطه با نقض حقوق کارگران نیز نه تنها از سوی گردانندگان این صندوق، به سیاست‌های عمیقاً ضدکارگری دولت روحانی اعتراضی نمی‌شود و نه تنها از دولت بابت فرونهادن وظیفه‌ی خود در

افرادی که از نهادهای خیریه خدماتی دریافت می‌کنند حتی به درستی نمی‌دانند یاری‌دهندگان آنها کیستند و یا اصلاً چرا به کمک آنها آمده‌اند. بدیهی است که نیازمند در لحظه‌ی حاد شدن نیاز، تنها به دریافت فوری‌ترین کمک ممکن می‌اندیشد تا بتواند امکان دوباره‌ای برای بقا به دست آورد؛ لیکن منطق حاکم بر خیریه‌گری همین اندیشیدن در لحظه را به یگانه شکل اندیشیدن نیازمندان بدل می‌کند تا در دوره‌ی زمانی نه چندان طولانی، پرسش‌گری به طفیلی‌گری تقلیل یابد و گروه‌های محروم در همان وضعیت در خود بودگی‌شان بازتولید شوند. (توضیح بیشتر در بند بعدی)

۴.

افزون بر این، خیریه‌گری همان پتانسیل واقعا موجود مشارکت جمعی در میان به حاشیه رانده‌شدگان را نیز تحلیل برده و رابطه‌ی تهیدستان با انجمن خیریه را به رابطه‌ای یکسویه و فردگرایانه تقلیل می‌دهد. در این شکل از مداخله‌گری، کمترین تلاش جدی برای بازسازی و بازتولید روحیه‌ی همبستگی و فعالیت مشترک صرف نمی‌شود، و فرد نه بر اساس استعدادها، بلکه بر پایه‌ی میزان فلاکت در مرکز توجه قرار می‌گیرد. از همین روست که حتی آن‌چه در ادبیات خیریه‌گری «توانمندسازی» نامیده می‌شود، عموماً تنها با وجود

قبال سرکوب‌شدگان بازخواستی صورت نمی‌گیرد، بلکه کمک مالی این صندوق به یک کارگر آسیب دیده، درست در جایی درج می‌شود که واجد پتانسیل اعتراضی به وضعیت تباہ جمعی از کارگران شادگان است که چندین ماه حقوق خود را دریافت نکرده‌اند. گرداننده یا سخنگوی این صندوق که متن فوق نیز حاصل قلم‌فرسایی اوست، در جایی دیگر که و ذیل خبری مبنی بر خودسوزی کارگر شهرداری شادگان، نوشته است:

"امروز کارگری از خوزستان از طریق واسطه‌ای زنگ زده بود و از صندوق ما کمک می‌خواست. کارگر کارخانه‌ی لوله سازی خوزستان بود و می‌گفت که نزدیک یک سال هست که حقوق نگرفته. بهش گفتم صندوق ما اولویتش اشتغال‌زایی برای خانواده‌های بی‌سرپرست (*) یا بد سرپرست است. اما چنان محجوبانه از بابت این که مزاحم من شده از من عذر خواست که تسلیم شدم."

(*) نکته‌ی قابل تامل اینکه گراندده‌ی این صندوق، ضمن داشتن مدعیات فمینیستی، «سرپرست» را لازمه‌ی وجودی خانواده فرض می‌گیرد. از همین روست که نه به استقلال اقتصادی زنان، بلکه به ترمیم آسیب‌های وارده از «بی‌سرپرستی» یا «بی‌سرپرستی» می‌پردازد؛ نگاهی مردسالارانه که در فقدان «مرد» یا «سرپرست خوب»، صندوق خیریه را به حامی و قیم زنان تبدیل می‌کند.

خیرین و فاعلیت مستقیم آنان دارای اعتبار است و بدون «نقش‌آفرینی» آنها هیچ مازاد اجتماعی را در میان تهیدستان برجای نمی‌گذارد.

در واقع خیریه‌گری نه بر پایه‌ی معنا کردن رنج فقرا در بستری اقتصادی و اجتماعی، بلکه به واسطه‌ی منفک کردن مصیبت‌زدگان از این بستر معنا می‌شود. این بدین معناست که در نهایت کم‌کاری فردی، عدم رغبت به تحصیل، والدین نامناسب، گرایش فردی به مواد مخدر، اشتباه در گزینش دوستان و مواردی از این دست به‌عنوان دلایل عامه‌پسند تباهی زیست به‌حاشیه‌رانده شدگان برجسته می‌شود و یا در بهترین حالت به بی‌مبالاتی مسئولان درجه‌ی چندم محلی ارجاع داده می‌شود.

از همین روست که فرد آسیب‌دیده تنها به ابزاری برای برخاستن از زمین تجهیز می‌شود، تا به‌خوبی تبیین شود که بی‌مسئولیتی در قبال زندگی با تقویت نگاه مسئولانه‌ی فردی قابل رفع و رجوع است. به‌عنوان نمونه می‌توان به تلاش‌های برخی از انجمن‌های خیریه‌ی حامی کودکان کار اشاره کرد که ضمن به‌حاشیه راندن عوامل ساختاری در بازتولید کار کودک، سعی در تسهیل شرایط کار دارند و حتا از اهمیت بیمه‌ی کودکان کارگر سخن می‌گویند. نگاهی که به وضوح کار کودک را به رسمیت می‌شناسد و تنها در پی تقویت موضع کودکان در بازار کار است! از همین نمونه است بهره‌گیری از «خلاقیات» کودکان کارگر برای تولید پوشاکی مزین به نقاشی‌های آنان و فروش محصول کار در غرفه‌های خیریه‌ی بالای شهر. در واقع مدافعان کودک به این شکل تنها در پی به‌هدر رفتن ارزش کار بر سر چهار راه‌ها و بالا بردن ارزش افزوده‌ی حاصل از قوای خلاقه‌ی کودکی هستند. پروسه‌ای که عمدتاً نیز از کلنال حراج این محصولات در میان مرفهین صورت می‌گیرد تا احساسات انسانی این طبقه در کنار قدرت خرید آنان، به افزایش اندک درآمد کودکان کار یاری رساند و به همین سهولت نیز نقش همان طبقه در سرنوشت این کودک نادیده گرفته می‌شود.

۵.

در پایان این نوشتار، بی‌مناسبت نیست که با ارجاع به اقدام خیریه‌ای معینی که ذکر آن رفت، رفقای حامی این اقدام را به طور مشخص‌تری خطاب دغدغه‌های طرح شده در بندهای فوق قرار دهیم. از میان فعالین چپ‌گرای نام‌آشنایی که ذیل فراخوان کمک مالی این صندوق (که آگهی آن در ابتدای متن درج شد)، حمایت یا مشارکت خود را اعلام کرده‌اند، برخی از آنان بارها به‌درستی به کاسبی فلاکت در صدا و سیما و مشخصاً از طریق شوهای علیخانی و فرزاد حسنی اعتراض کرده‌اند و تلاش شایسته‌ای در راستای آگاه‌سازی مخاطبان خود نسبت به خیریه‌گری انجام داده‌اند. از این نظر حمایت اخیر آنان از صندوق یاد شده، برای نگارنده تناقضی قابل تأمل بوده است. به این معنا که روشن نیست که به‌واسطه‌ی چه تحلیلی هم‌زمان که

عملکرد خیریه‌ای صدا و سیما و نهادهای حکومتی در خور اعتراض تلقی می‌شود، بازتکرار همان تحرکات در شکلی خصوصی شده، محل همدلی و همراهی واقع می‌گردد. در همین راستا این پرسش به ذهن می‌آید که آیا آنچه شاکله‌ی اصلی آن اعتراض را می‌سازد، اعتراض به انحصارگری نهادهای حکومتی در رابطه با خیریه‌گری است، یا نفس برجسته‌شدن خیریه‌گری برای مواجهه با معضلات فزآینده‌ی کنونی محل اعتراض است؟ یعنی اگر حاکمیت حق خیریه‌گری را برای شهروندان به رسمیت بشناسد - که می‌شناسد - نقدهای رادیکال پیشین فاقد موضوعیت خواهد بود؟ در این صورت اصلاً چرا نباید از همان رسانه‌ی تلویزیون ملی با میلیون‌ها مخاطب ثابت بهره‌گرفت و آسیب‌دیدگان را به شومن‌های حرفه‌ای آنها واگذار کرد تا امکان و احتمال بهره‌گیری از مشارکت مالی برای‌شان ظرف چند ثانیه به شدت افزایش یابد؟ آیا صرف عدم تفویض آسیب‌دیده به سازمان حکومتی مذکور، ولی نشان دادن آن در بستری حمایتی که کمترین توفیری با رویه‌های تبلیغاتی دولت ندارد، به‌مثابه‌ی کنش‌گری از پایین خواهد بود؟ اهمیت مساله در این است که در بستر سکون و رخوت فراگیر فضای سیاسی در دوره‌ی «آشتی ملی» (سکونی دلپذیر برای حاکمان، که در عین حال برای وارونه‌نمایی آن انواع نمایش‌های شبه‌سیاسی و شبه‌فرهنگی در جریان است)، ترویج خیریه‌گری در بازمانده‌های فضای اکتیویستی و روشنفکری، خواه‌ناخواه این پدیده را در قامت نوعی «کنش‌گری ممکن» معرفی می‌کند.

نکته‌ای که در مورد همین اقدام مشخص - به‌عنوان سنخ‌نمایی از تناقضات وضعیت یادشده - از ذکر آن گریزی نیست² آن است که گرداننده‌ی اصلی صندوق خیریه‌ی مذکور (یا شاید هم سخنگو و مسئول تبلیغات آن)، به لحاظ مشی سیاسی متاخر خود از جمله‌ی فعالین پرتلاش طیف ناهمگونی است که در ایام انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۲، کمابیش به‌طور یک‌صدا مخالفین چپ‌گرای شرکت در انتخابات (و متعاقباً منتقدین سیاست‌های ضدکارگری دولت روحانی) را به «جنگ طلبی» و «کاسبی تحریم» متهم می‌کردند؛ طیف ناهمگونی که علاوه بر عزم جدی‌اش در مقابله با رادیکالیسم «کودکانه‌ی» چپ، حاصل این داعیه‌ی وحدت‌بخش نیز بود که ضمن «مشارکت فعال» در انتخابات، وظیفه‌ی پاسخگو کردن دولت آتی را نیز بر عهده خواهد گرفت. اما از آن سال تاکنون نه تنها کمترین نشانه‌ای از عزم همراهان و همفکران این طیف در

2. نگارنده واقف است که پرداختن به این سطح انضمامی موضوع، حاوی این خطر است که پاره‌ای از مخالفان رویکرد کلی طرح‌شده در این متن بکوشند از طریق فروکاستن کل این نوشتار به تقابلی شخصی یا سکتاریستی، کل این رویکرد را بی‌اعتبار جلوه دهند. با این همه، باور دارم که میان این رویکرد خیریه‌ای و آن مشی سیاسی پیوندی درونی وجود دارد که نقد گرایش فزآینده به خیریه‌گری در دوران اعتدال، بدون ارجاع به این پیوستگی درونی ممکن نیست.

راستای پاسخگو کردن دولت روحانی دیده نشده است، بلکه بخشی از آنان در نهایت به میانجی‌های انسانی «کوچک‌سازی دولت»، آن هم در عرصه‌ی «خدمات اجتماعی» تبدیل شده‌اند.

بنابراین، حمایت «بشردوستانه» از چنین اقداماتی، بدون در نظر گرفتن خاستگاه‌ها، دلالت‌ها و پیامدهای سیاسی آن‌ها در بستری وسیع‌تر، اگر صرفاً حاصل ساده‌دلی سهل‌انگارانه نباشد، یحتمل از این تجرید نادرست برمی‌آید که گویا می‌توان قلمروهای امر واقعی را به دلخواه از هم تفکیک کرد، و مثلاً به رغم اختلافات آشتی‌ناپذیر با یک طیف در رشته‌ای از رویکردهای سیاسی تعیین‌کننده و انضمامی، می‌توان درجایی دیگر با همان طیف دست‌به‌کار ارائه‌ی خدمات اجتماعی به نیازمندان شد. در هر یک از دو حالت ذکر شده، چنین رویه‌ای، به دلیل نقض آشکار ملزومات مبارزه‌ی طبقاتی، و همسویی با گستره‌ی تلاش‌های مبلغ آشتی طبقاتی، کنشی غیرمسئولانه و در خور نقد است. چرا که در این میان نه فقط خیریه‌گری به مثابه کنش اجتماعی بدیل در فضای کنونی اعتبار و منزلت می‌یابد، بلکه سرمایه‌ی نمادین بخشی از فعالین رادیکال چپ پشتوانه‌ی کسب اعتبار اجتماعی برای طیفی می‌شود که تا بن استخوان به اصلاح رویه‌ی حاکمیت در قبال طبقه‌ی کارگر، یا به سویه‌های مثبت وضعیت حاضر برای آتی‌ه‌ی طبقه‌ی کارگر توهم دارند³ و (حداقل) بر همین اساس، در تمام این سال‌ها از هیچ تلاشی برای تحقیر دیدگاه‌ها و رویکردهای رادیکال فروگذار نکرده‌اند. این اعتبار اجتماعی بی‌گمان تا اطلاع ثانوی صرف تداوم حمایت‌های «تاکتیکی» و «چپ‌گرایانه» از نئولیبرال‌ترین دولت تاریخ ایران (که در اعلام دشمنی آشکار خود با کارگران چیزی را نگفته باقی نگذاشته است) می‌گردد، و در بزنگاه‌های سیاسی بعدی نیز صرف تقویت اشکال تازه‌ای از سیاست‌های «واقع‌گرا»

3. بخشی از این طیف در زمانی نه‌چندان دور به خام‌دستانه‌ترین وجهی محمود احمدی‌نژاد را عامل بنیادین فروپاشی اقتصاد ایران جلوه داده و از همین زاویه به «گداپروری» او می‌تاختند. اینک اما آن‌ها در رویه‌ای کاملاً متناقض، بر شتاب فزاینده‌ی روند فروپاشی اقتصاد معیشتی اکثریت فرودست، به نفع رونق کسب و کار اقلیتی فرادست (بخوانید اقتصاد حاکمان) چشم فرو می‌بندند و طرفه آنکه با اتخاذ رویکردی خیریه‌ای در مواجهه با معضل تهیدستان اجتماعی، عملاً به رویکردی از جنس رویکرد احمدی‌نژاد در برابر این معضل نزدیک می‌شوند. این مساله به نوبه‌ی خود بار دیگر نشان می‌دهد که خشم این طیف از دولت احمدی‌نژاد، صرفاً معطوف به مساله‌ی توزیع قدرت در ساحت سیاسی بوده است. نمونه‌ی دیگری از این دست دغدغه‌های ارتجاعی، رویکردی است که از فرط نگرانی برای «مردم» آسیب‌دیده از بلایای تحریم‌های اقتصادی، به نوعی «ملی‌گرایی بشردوستانه» و سراپا متعهد به زحمت‌کشان می‌رسد. این نوع ویژه از ملی‌گرایی البته صرفاً در حد همراهی تاکتیکی با بخش معتدل حاکمیت در راستای ضرورت «نجات اقتصاد ملی» و اعتلای «بورژوازی مولد ملی» باقی نمی‌ماند، بلکه به دلیل حساسیت شرایط تاریخی کشور و خاورمیانه، به شیوه‌های مختلف با ستایش از سرداران سپاه و درایت‌های رهبریت نظام جمهوری اسلامی نیز هم‌آواز می‌شود.

خواهد شد⁴. به این اعتبار، حتی از این منظر نیز برخی از اشکال نوظهور خیریه‌گری به نفع تهیدستان، می‌توانند در تحلیل نهایی به تداوم وضعیت فرودستی تهیدستان بیانجامند.

از این منظر، کسانی که اعتلای جنبش چپ را یکی از ضرورت‌های اساسی برای فراگیر شدن مبارزات اجتماعی در جهت منافع فرودستان و ستمدیدگان اجتماعی تلقی می‌کنند، قاعدتاً نمی‌باید به تبلیغ فعالیت‌های خیریه‌ای بپردازند (به ویژه تبلیغ اشکال نوظهور آن در موقعیت کنونی)؛ و یا لاقلاً نمی‌باید نسبت به حوزه‌های تخصیص گرایش‌های قابل ستایش بشردوستانه‌ی خود سهل‌انگار و به پیامدهای آن بی‌تفاوت باشند. روشن است که موضوع بر سر جداسازی مکانیکی و انتزاعی مبارزه‌ی سیاسی از گرایش‌ها و اقدامات بشردوستانه نیست، بلکه -به‌عکس- موضوع این است که چگونه می‌توان این دو مقوله‌ی هم‌بسته را به طور بی‌تناقض و سازنده‌ای در هم ادغام کرد.

4. از جمله‌ی این بزنگاه‌های سیاسی، مقاطع انتخابات است که سیاست مالوف طیف یادشده در این خصوص، سازمان‌دهی نارضایتی‌های اجتماعی حول صندوق رای است.